



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



نمونه‌های ایشار

فرزندان امام حسن

در کربلا



آیت الله سید محمد تقی مدنی

مترجم: محمد (پسر) شمس‌الدین زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد تقی مدرس

ناشر چاپی:

یاسین نور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۸	مقدمه ناشر برای چاپ چهارم
۱۰	پیش گفتار مؤلف
۱۴	میراث شهادت
۲۴	عاشورا حماسه ای تکرار شدنی
۳۸	پیشتازان شهادت
۳۸	اشاره
۳۹	ابوبکر بن الحسن علیه السلام
۴۱	قاسم بن الحسن علیه السلام
۴۸	عبدالله بن الحسن علیه السلام
۵۲	درباره مرکز

فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدرسی، سیدمحمدتقی، 1945 - م.

Mudarrisi, Muhammad Taqi

عنوان قراردادی: انجال الامام الحسن علیه السلام فی کربلا. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا [کتاب] / مولف سیدمحمدتقی مدرسی؛ مترجم حسن خاکنند.

مشخصات نشر: تهران: یاسین نور، 1393.

مشخصات ظاهری: 38 ص.؛ 5/14×5/20 س م.

فروست: نمونه های ایثار؛ 5.

شابک: 30000 ریال: 7-20-7374-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ قبلی: محبان الحسین (ع)، 1377.

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم، 3 - 50 ق. -- فرزندان

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61 ق -- اصحاب

موضوع: واقعه کربلا، 61 ق.

شناسه افزوده: خاکنند، حسن، مترجم

رده بندی کنگره: BP40/م4 الف 83041 1393

رده بندی دیویی: 297/952

شماره کتابشناسی ملی: 3731498

ص: 1

اشاره

فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا

مؤلف سیده محمدتقی مدرسی

مترجم حسن خاکنند.

ص: 2

مقدمه ناشر برای چاپ چهارم

در طول تاریخ در حیات بشری حوادث بسیاری اتفاق افتاده است ولی با گذشت زمان، فراموش شده و یا نسلهای جدید چندان اشتیاق به مطالعه آنان نداشته اند.

اما رویداد عاشورای حسینی فقط يك حادثه نبود، بلکه يك فکر، يك اندیشه بزرگ و يا بهتر بگويم يك مكتب انقلابی که برای همه نسلها و همه عصرها تازگی دارد، می باشد

و بر این اساس رویداد کربلا، خاموش نگشته، بلکه هر امامی، هر امام زاده ای و هر پیرو خاندان اهل بیت علیهم السلام مطابق با شرایط زمان خودشان، ادامه راه کربلا را دادند و به نسلهای دیگر منتقل ساختند و پیام نهضت عاشورا را به امواج خورشان تبدیل گردانیدند. و سرانجام خط سیاه آل ابوسفیان را نابود کردند.

کتابهای «نمونه های ایثار» که باقلم نوانای حضرت آية الله سيّد محمدتقی مدرسی نکارش شده و مصائب عاشورای حسینی چنان ارائه شده، که نمایانگر تجسم عینی رویداد کربلا

ص: 3

بود. وفواصل زمانی را بین نسلهای جدید و ایام زندگانی اهل بیت علیهم السلام به حداقل رسانده است.

لذا همین توانایی دانشمند بزرگ جهان اسلام در بیان مطالب، علایق مسلمانان و بزیژه پیروان ولایت و ائمه معصومین علیهم السلام را در مطالعه این مجموعه پنج جلدی دوچندان نموده است.

و به جهت استقبال دوستداران کتاب و اهل بیت علیهم السلام این انتشارات افتخار دارد چاپ چهارم آن را به بازار کتاب عرضه نماید.

امید آن است که مورد قبول حق تعالی قرارگیرد و رضایت خوانندگان گرامی جلب نموده باشیم.

انتشارات محبّان الحسین علیه السلام

ص: 4

ستایش خدایی را سزااست که پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر والاترین پیامبران و فرستادگان، و اهل بیت هدایتگر والا مقامش باد. اولین و مهمترین مکتب بشریت، مکتب تجربه است، اندوختن تجربیات گذشته - برای نسلهای آینده - قدرت و توان فکری و فرهنگی و علمی را به ارمغان می‌آورد.

آنانکه از تجارب تاریخی بهره می‌گیرند، می‌توانند از سرچشمه میراث علمی و ادبی و احساسات خیر خواهانه آن سیراب شوند و زمام امور زندگی را بدست گرفته و از يك زندگی شرافتمندانه و پاکیزه برخوردار باشند.

اندیشه و میراث دو منبع جنبش و کوشش انسان در زندگی است. اندیشه و تفکر، میراث انسانی را از ناپاکیها و آلودگیها پالایش می‌دهد و میان حق و باطل تمایز ایجاد می‌کند، در

حالیکه میراث، نشاط و انگیزش انسانی برای افراد بشر به ارمغان می آورد.

میراث - ما مسلمانان - دارای اندوخته های فراوان، از تجارب گرانبهائی است - که اگر انسان از آنها بهره گیرد - می تواند در زندگی، بازسازی و ساماندهی نوینی ایجاد کند.

امروزه ما شاهد گرایشهای فکری گوناگون، و تهاجم فرهنگی گسترده بیگانگان علیه مسلمانان هستیم. باید با پشتوانه میراث خود و اندیشه ها و اندوخته های دینی، علاوه بر رویارویی با آن فرهنگهای بیگانه، بتوانیم با آن آمیخته شده و از آن بهره گرفته، و متقابلاً در غنی سازی آن فرهنگها نقش سازنده ای را ایفا کنیم.

یکی از ابعاد پویا در زندگی بشریت، بعد دفاعی است، و امتی که بداند چگونه از خود و ارزشها و منافع جامعه اش دفاع کند، شایسته زندگی است. در تجارب ما مسلمانان اندوخته های فراوانی وجود دارد که می توان از آنها بهره گرفت تا روحیه دفاعی خود را تقویت کرده و انگیزه های فداکاری را در نسلهای آینده افزایش دهیم.

حماسه کربلا که عظیم ترین و زیباترین جلوه های دفاع از ارزشها را برای بشریت به ارمغان آورده، تاکنون نیز الهام بخش ما در زمینه دفاع از ارزشها و روحیه بخش در جهاد دفاعی است. در این حماسه جلوه هایی یافت می شود که هنوز - بطور دقیق - مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است. حماسه ای که

ص: 6

در سال 61 هجری به وقوع پیوست، موجهای زیادی در دلها ایجاد کرد و هنوز این موجها، وجدان بشریت را به لرزه در می آورد. هر چند موجهای اولیه آن به روح حماسه عاشورا نزدیکتر بود و در آفاق و دورنمای آن، انعکاس بهتری داشت، ولی ما هنوز نیازمند بررسی این موجهای نزدیک به حماسه کربلا هستیم، مانند انقلاب توأین، جنبش مختار، انقلاب فخر و دهها قیام که پس از واقعه کربلا بوجود آمد. از جمله قیامهایی که پدید آمد، سلسله مبارزاتی بود که به رهبری فرزندان اولین نوادگان پیامبر - امام حسن مجتبی علیه السلام - به وقوع پیوست و آنان توانستند حماسه های زیبایی در تاریخ به ثبت برسانند. این خاندان که از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از فرزندان حسن المثنی از سوی پدر و فاطمه دختر امام حسین از سوی مادر، می باشند، حماسه هایی ماندگار ایجاد کردند. نسل این خانواده بزرگوار که به پیامبر اکرم، حضرت فاطمه و امام علی علیهم السلام از سوی پدر و مادر، می رسد، شعله انقلابهای مکتبی را فروزان می کند و از چنین شجرنامه مبارک و میمونی است که انقلابهای مکتبی در طول تاریخ بوجود می آید.

با مطالعه این نوشتار که زندگینامه فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا را بازگو می کند باید از آن پند گرفته و درسهایی برای زندگی خود انتخاب کرده و شیوه دفاع از ارزشها و منافع جامعه را برگزید.

ما نیاز مبرم به افزایش روحیه دفاعی و مقاومتی حماسه آفرین داریم تا هنگام یورش نیروهای استکباری بتوانیم از خود دفاع کرده و یا اگر نیروهای مفسده جو در زمین بخواهند ما یا ارزشها و اصول ما را نابود سازند، این نیروی مقاومت بتواند آنان را سرکوب کند.

از خداوند خواستاریم، این کوشش ناچیز را از ما بپذیرد و ذخیره ای برای روز قیامت قرار دهد.

15 / ربیع الثانی / 1418 ه. ق

محمدتقی مدرسی

مشهد مقدّس

ص: 8

حماسه کربلا از زبان فاطمه دخت حسین بن علی علیه السلام جاری گردید، زیرا این زن در تمامی مراحل حماسه خونین، حضور داشت. وی از هنگام خروج، از مدینه منوره تا ورود به مکه مکرمه به همراه پدرش بود، سپس بسوی سرزمین کارزار، سرزمین کربلای مطهر رهسپار گردید و نظاره گر و مشارکت کننده در تمامی رویدادهای آن حماسه بود و دوشادوش عمه اش زینب علیها السلام قرار داشت.

وی هنگام روز واقعه - روز عاشورا - در تمامی عرصه های مبارزه اوضاع را زیر نظر داشت، هدایت می نمود و با دیگر افراد کاروان حسینی همکاری می کرد.

فاطمه خود را از لحاظ روحی با حوادث ناگوار تطبیق می داد. شهادت یاران پدر، آن صحنه های دلخراش، سپس شهادت هفده نفر از برادران و عموها و پسر عموهایش و سرانجام شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با فرزند شیر خوارش

با آن وضع فجیع که در تاریخ نظیر ندارد نمونه هایی از پایداری و استقامت این شیر زن می باشد. تمامی این حوادث در وجدان این علویه که ایمان و صبر و استقامت را از فرزندان پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ارث گرفته بوده ترسیم گردید. سپس کربلا برای وی بعنوان پیام و رسالتی جلوه گر شد که می بایست به نسلهای آینده می رساند.

حال چگونه این پیام را بر دوش گرفت؟

زینب کبری عمه فاطمه بود و پیام را با شیوه خاص خود به دوش کشید و مظلومیت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را در سراسر گیتی و در هر عصر و مکان، تبیین نمود ولی فاطمه این پیام را به شیوه دیگری بسط داد.

برای شناخت این شیوه باید آنسوی صحنه را بازگو کنیم، حسن بن الحسن ملقب به حسن المثنی این جوان برومند علوی و هاشمی را می بینیم که بسوی عمویش امام حسین علیه السلام می شتابد و یکی از دختران امام را، از وی خواستگاری می کند.

شاید حسن در ذهن خود می دانست که فاطمه یکی از دختران شایسته ای است که ارزش خواستگاری از عمویش را داشته باشد ولی از ذکر نام آن دختر، خجالت کشید. شاید امام حسین علیه السلام می دانست که در دل آن جوان - پسر برادرش - چه می گذرد، لذا فاطمه دخترش را برای وی انتخاب نمود. این چنین بود که پیوند میان حسن المثنی فرزند امام حسن

ص: 2

مجتبی علیه السلام با دختر عمویش، فاطمه - دختر امام حسین علیه السلام - صورت گرفت.

حسن همانند دیگر افراد بنی هاشم و علویان و فرزندان حضرت فاطمه زهرا، از مدینه منوره به همراه عمویش امام حسین علیه السلام بسوی کربلا رهسپار گردید و در حماسه عاشورا مشارکت کرد و امتحان خوبی را پس داد، و در روز واقعه بر اثر جراحات وارده به زمین افکنده شد. حسن المثنی در آنسوی صحنه جنگ، دچار خونریزی شده و از شدت جراحات وارده ناله می کرد. زمانیکه ارتش یزید برای بریدن سرهای فرزندان رسول خدا در میدان کارزار پراکنده گردیدند و به نزدیک قتلگاه حسن المثنی رسیدند، وی هنوز در بدن رمق زندگی داشت، یکی از دشمنان خواست تا او را به قتل برساند ولی پسر دایه‌هایش در صحنه حاضر بودند و از فرمانده خود خواستند تا حسن المثنی را مداوا و پانسمان کنند و این چنین اسیر گردید و به مدینه منوره بازگردانده شد و همسرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام به وی ملحق گردید.

حسن المثنی این چنین در واقعه کربلا شرکت نمود و امتحان بسیار نیکویی را پس داد. وی شاهد تمامی صحنه های کارزار بود، و تمامی ارزشهای قهرمانی، شهامت و شهادت در قلب و جاننش رسوخ کرد و شخصیت مکتبی وی شکل گرفت.

آن فاطمه و این حسن در مبارزه و حماسه کربلا شرکت

ص: 3

کرده اند و از آن بهره ها گرفته اند و هم اینک باید پیام عاشورا را به نسلهای آینده برسانند، این رسالت را چگونه انجام دادند؟

فرزندان پاکی را به دنیا آوردند که در عمق روح و روان آنها حماسه حسینی رسوخ کرده بود و ارزشهایی که قهرمانان بخاطر آن مبارزه کردند، بر دوش کشیدند و این خاندان پاک منشأ بسیاری از نهضت‌های انقلابی و جهادی - بر اساس مکتب و پایبندی به اهداف و ارزشهای ایمانی - شد.

درباره فرزندان این دو همسر بزرگوار شرح حال تفصیلی وجود دارد که نمونه هایی از آن بدین قرار است:

در کتاب مقاتل الطالبین آمده است: حسن فرزند امام حسن علیه السلام برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام خدمت ایشان رسید، امام حسین علیه السلام فرمودند: فرزندم یکی از آنها را که مایل هستی انتخاب کن، حسن خجالت کشیده و پاسخی نداد. امام حسین علیه السلام فرمودند: من دخترم فاطمه را برای تو انتخاب نمودم زیرا شباهت زیادی به مادرم فاطمه دخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

در آن کتاب نیز آمده است: کسی از مردم شرافتمند و دارای منزلت با عبدالله فرزند حسن قابل قیاس نبود و با وی برابری نمی کرد، عبدالله در سن هفتاد و پنج سالگی در سال 145 هجری در زندان «هاشمیه» به شهادت رسید. عبدالله، فرزندانش محمد و ابراهیم را تشویق نمود تا علیه حکومت

ص: 4

غاصبانه عباسیان قیام کنند و در این مبارزه شربت شهادت نوشیدند. عبدالله فرزندش محمد را «ذوالنفس الزکیه» نامید.

فرزند دیگری از همان خاندان پاك دامن، حسن فرزند حسن فرزند امام حسن علیه السلام است. وی دارای فضل و تقوا، و خداترس بود. در انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر از مکتب زیدیّه پیروی می کرد - طبق ادعای کتاب مقاتل الطالبیین -.

از حرث نقل شده است که: حسن فرزند حسن فرزند امام حسن علیه السلام در منزلگاه «ذی الاثل» اقامت می گزید، بسوی مدینه رهسپار گردید ولی عبدالله بن حسن را زندانی یافت، مجبور گردید تا در میان مردم ظاهر نشود، لباس پشمین و خشن پوشید، و ابوجعفر او را به (الحاد) یعنی «تند و برّا» لقب داد.

عبدالله شاید در فرستادن نماینده بسوی برادرش حسن کوتاهی نمود، ولی پیام داد که تو و فرزندان در خانه های خود در امان هستید و من و فرزندانم یا در حال فرار و یا اسیر می باشیم. از امرار معاش خود ناتوان هستیم، آیا از کمک به من ملول شده ای؟ با ارسال پیام مرا تسلی بخش. و چنین شد که نزد برادرش آمده و گریست و گفت: به جان ابا محمد، او هنوز مردم را علیه حکام می شوراند. (1)6.

ص: 5

برادر دیگر آن دو نوجوان، ابراهیم بن الحسن بن الحسن است. وی شباهت زیادی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داشت و در زندان «هاشمیه» در ماه ربیع الاول سال 145 هجری به شهادت رسید و اولین کسی بود که در سنّ شصت و هفت سالگی به همراه فرزندش محمد فوت نمود. این سه برادر بعنوان رهبران و پیشروان انقلاب مکتبی دوران خود بودند. آنان فرزندان دو سبط شهید پیامبر بوده و از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام از سوی فرزندش حسن المثنی، و نوادگان امام حسین علیه السلام از سوی دخترش فاطمه (سلام الله علیهم) می باشند. حسن المثنی فرزندان دیگری، از مادرانی دیگر داشت. از نوادگان وی علی بن الحسن بن الحسن بود که از عابدترین و زاهدترین افراد زمان خود بشمار می رفت و به وی علی الخیر، علی الاغرّ و علی العابد می گفتند، و به ایشان و همسرش زینب - دختر عبدالله بن الحسن - «زوج صالح» اطلاق می کردند.

روایت کرده اند که علی بن الحسن را مشاهده نمودند که در راه مکه در حال خواندن نماز بود و ماری از زیر پیراهن وی وارد شده و از یقه اش بیرون خزید، مردم فریاد برآوردند: مار در پیراهنت رفته است، علی بن الحسن همچنان مشغول نماز بود تا اینکه مار خزیده و با شتاب فرار نمود و او همچنان به خواندن نماز خود ادامه می داد بدون اینکه حرکت و تغییری در چهره اش نمودار گردد.

آری، مردی که در دامن حسن المثنیٰ فرزند کربلا و شهادت و حماسه پرورش یافته و در مکتب اسلام تعلیم آموخته، باید در این مرتبه از عبادت و ریاضت با پروردگار جهانیان باشد.

زمانیکه انقلاب فرزندان حسن به وقوع پیوست، بنام نهضت محمد ذی النفس الزکیّه مشهور شد و عباسیان اقدام به دستگیری تمامی فرزندان الحسن کرده ولی علی بن الحسن از دست مأمورین گریخت.

راویان گویند: زندانبان دستگاه عباسیان بنام «ریاح»، زمانیکه نماز صبح فرا می رسید، دوستان خود را فرا می خواند و با آنان صحبت می کرد یکی از اطرافیان وی بنام عیسی بن عبدالله می گوید: ما سحر گاهی نزد ریاح نشسته بودیم، مردی که سر و روی خود را با شال پوشانده بود، وارد گردید. ریاح به وی گفت: خوش آمدید، چه حاجتی داری؟

علی بن الحسن گفت: بسوی تو آمده ام تا مرا نیز با همزمانم زندانی کنید.

ریاح پاسخ داد: بخدا سوگند امیر المؤمنین ترا خواهد شناخت، سپس او را دستگیر و روانه زندان کرد.

مردان خدا اینگونه برای کسب ثواب رقابت می کردند و زندان برای آنان يك مسئله بسیار طبیعی و عادی قلمداد می شد. زندانی که فرزندان الحسن در آن بسر می بردند، سیاهچال عجیبی بود. موسی بن عبدالله یکی از نوادگان این

برادران مکتبی می گوید: در آشپزخانه زندانی شدیم و نمی توانستیم اوقات شرعی نماز را تشخیص دهیم مگر با خواندن اجزاء قرآن که علی بن الحسن بن الحسن بر ما تلاوت می نمود. وی در زندان ابی جعفر (منصور دوانیقی جلّادی که آنان را زندانی نمود) در حین سجده فوت نمود، عبدالله گفت:

پسر برادرم را بیدار کنید. گویا در حین سجود به خواب رفته است. وی می افزاید: او را تکان داده ولی دنیای فانی را وداع گفته بود. عبدالله گفت: خداوند ترا بیا مرزد.

آنان در زندان به غل و زنجیر کشیده شده بودند، عبدالله از شدت درد فریاد زجر آوری کشید و گفت: ای علی، آیا نمی بینی که در چه بلایی گرفتار آمدیم، چرا از خداوند متعال درخواست نمی کنید تا ما را از این گرفتاری و مصیبت نجات دهد. وی در سکوت طولانی فرورفت و سپس به او گفت: ای عمو، در بهشت منزلتی داریم که جز با تحمّل این مصیبت و یا مصائب دردناکتر از این، به مقام خود نائل نخواهیم آمد و ابی جعفر (منصور دوانیقی) جایگاهی دارد که با تحمیل این مصیبت بر ما و یا مصائب دردناکتر از این، به جایگاهش خواهد رسید. اگر صبر پیشه کنید به آنچه می خواهیم، خواهیم رسید و با مرگ خویش از این مصیبت نجات خواهیم یافت که گویا هیچ اتّفاقی روی نداده است و اگر بخواهید که خداوند شما را از این غمّ و مصیبت رهایی دهد و ابی جعفر، هنگامیکه به هلاکت

رسید و وارد جهنم گردید، دچار عذاب کمتری شود ما نیز برای این منظور دعا خواهیم کرد.

پاسخ داد: خیر، صبر پیشه خواهیم کرد. و پس از سه روز خداوند روح آنان را به ملکوت اعلیٰ فرستاد و اینچنین علی بن الحسن در سنّ چهل و پنج سالگی در محرم سال 146 هجری قمری جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ص: 9

عاشورا حماسه ای تکرار شدنی

عبدالله بن الحسن همان پیرمردی بود که هدایت و رهبری قیامهای دوران منصور دوانیقی را بر عهده داشت. این سید فاطمی دوران جدیدی از قیامها و انقلابهای پی در پی را آغاز نمود و این قیامها نه تنها فرونشست بلکه همواره اوج گرفت، هر چند به دور از اشتباه و لغزش نبود.

قصه ما از بیان داستان این سید مکتبی نشان دادن دو موضوع است:

موضوع اول: میزان تأثیر گذاری حماسه کربلا بر اندیشه ها و روحیه نسل جوان که در دامان کسانی پرورش یافتند که حماسه تاریخی را شاهد بودند، مانند عبدالله فرزند حسن المثنی که پدرش از جمله مجروحین واقعه کربلا بود، همچنین مادر وی فاطمه دختر امام حسین علیه السلام از جمله زنانی بود که حماسه کربلا را با چشمان خود نظاره گر بود.

موضوع دوم: صلح امام حسن علیه السلام مرحله ای از تاریخ

ص: 11

مبارزات امام حسن مجتبی علیه السلام بشمار می آید. فرزندان امام حسن علیه السلام و نوادگان وی پرچم جهاد در راه خدا را علیه دژخیمان عصر بر افراشتند و این از برکات رهنمودها و هدایتگریهای امام حسن علیه السلام و برخاسته از روح پرفتوح این امام بود که در ساله وی سرایت کرده بود.

عبدالله بن الحسن زمینه و شرایط انقلاب علیه بنی امیه را فراهم نمود و توانست رهبرانی مبارز از بنی هاشم را در منطقه ای بنام «ابواء» واقع در میان مکه و مدینه گردآورد و طبق روایت - مقاتل الطالبيين - این گروه از رهبران بنی هاشم شامل ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابوجعفر منصور، صالح بن علی، عبدالله بن الحسن بن الحسن و فرزندانش محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان بودند که هسته مرکزی مبارزه را تشکیل می دادند.

صالح بن علی که یکی از این رهبران بود گفت: می دانید مردم به شما امید دارند و خداوند شما را در این مکان گردآورده است. با یکی از مردان بیعت کنید و جان خود را در اختیار وی بگذارید و با او عهد نمائید که خداوند پیروزی را ارزانی می دارد، بدرستیکه خداوند خیر الفاتحین است. (1)

از متن فوق چنین بر می آید: اوضاع سیاسی امت اسلامی 1.

ص: 12

نشان می دهد که حکومت بنی امیه در حال زوال است و امت به خاندان بنی هاشم بعنوان جایگزین آن رژیم می نگریند.

عبدالله بن الحسن برخاست و به فرزندش محمد اشاره نمود و او را مورد تمجید قرار داده و افزوده بدرسدیکه می دانید این فرزندم هدایتگر و مهدی موعود است، بشتابید و با وی بیعت کنید، ابوجعفر منصور در آن جلسه حاضر بود و با این پیشنهاد موافقت نمود و گفت: برای چه چیزی خود را فریب می دهید، بخدا سوگند می دانید که مردم از این جوان (محمد بن عبدالله) بیش از دیگران پیروی و اطاعت خواهند کرد. و بدین ترتیب با وی بیعت کردند.

ولی امام جعفر صادق پس از شنیدن خبر، حاضر نشد بیعت کند زیرا امام می دانست که این امر مهمّ تحقق نخواهد پذیرفت.

در بعضی از روایات آمده: جعفر بن محمد - امام صادق علیه السلام - بسوی عبدالله بن الحسن شتافت و وی مکانی برای امام باز نمود و همان سخنان را بازگو کرد، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چنین نکنید زیرا هنوز زمان آن فرا نرسیده است، سپس به عبدالله بن الحسن رو کرده و فرمود: اگر تصوّر می کنی که فرزندت همان مهدی موعود است، چنین نیست و زمان آن فرا نرسیده است و اگر بخواهید با این عمل خشم خداوند را برانگیزی تا او امر به معروف و نهی از منکر کند، بخدا سوگند که تراها نخواهیم کرد - در حالیکه تو بزرگ ما هستی - و با فرزندت بیعت نخواهیم کرد.

بدین سان امام صادق علیه السلام به عبدالله پاسخ داده و بیعت فرزندش محمد ذوالنفس الزکیّه را نپذیرفت، این امر موجب خشم عبدالله گردید و امام را به حسد ورزی متّهم کرد که این یکی از اشتباههای بزرگ عبدالله بود.

امام فرمود: بخدا سوگند حسد من را بر نمی انگیزاند. سپس با مهربانی بر کمر ابن عباس زده و دست دیگر خود را بر شانه عبدالله بن الحسن گذارده و فرمود: بخدا قدرت نه به تو و نه به فرزندت خواهد رسید بلکه آنان (بنی عباس) قدرت را می ربانید، سپس افزود: دو فرزندان تو کشته خواهند شد. پس از آن دست عبدالعزیز بن عمران الزهری را گرفته و برخاست و فرمود: آیا کسیکه جامه زرد را پوشیده (یعنی ابا جعفر منصور)، دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: بخدا سوگند ایشان او را به قتل می رساند، عبدالعزیز به امام گفت: آیا محمد را می کشد؟ فرمود: آری، سپس با خود گفت بخدا بر وی حسد می ورزد.

عبدالعزیز نتوانست پیش بینی و سخن امام را درک کند، حال چگونه است که رهبران برای بیعت محمد گرد می آیند و امام خیر می دهد، محمد توسط یکی از حاضرین که با وی بیعت نموده است، کشته خواهد شد. عبدالعزیز بن عمران الزهری می گوید بخدا، چشم از دنیا فروبستم تا اینکه آن دو را کشته یافتم.

این آغاز فاجعه طولانی بود و فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام در دوران حکومت عباسیان، دچار آن شدند. فرزندان امام در بحران واقعی گرفتار آمدند از یکسو با محمد ذوالنفس الزکیه بیعت کردند و از سوی نظاره گر حکومت عباسیان - از جمله شخص ابوجعفر المنصور که دوبار با محمد ذوالنفس الزکیه بیعت کرد - بودند. شاید بیعت وی یک طرح فریبکارانه ای جهت رسیدن به قدرت بود، چه بسا که بسیاری از نیروهای سیاسی مخالف دیگر را با همین شیوه فریب می داده است.

پس از به قدرت رسیدن عباسیان و بیعت همه مردم با آنان و زمانیکه منصور به قدرت رسید، از جمله کسانی که با وی بیعت نمود عبدالله بن الحسن بود ولی منصور به آن بسنده نکرده و در جستجوی فرزندش محمد که در اختفاء بسر می برد، درآمد.

زیرا اختفای محمد خطری برای منصور بشمار می آمد، عبدالله بن عبیده بن محمد بن عثمان بن یاسر می گوید: زمانیکه ابوجعفر (منصور) به قدرت رسید، تنها نگرانی وی یافتن محمد بود تا بداند در جستجوی چه چیزی است، از یکایک بنی هاشم درباره محل اختفای محمد سؤال می نمود، آنان اظهار می داشتند: ای امیر المؤمنین خود می دانید که او قبل از این خواستار حکومت بوده و از تو بخاطر جانش می ترسد و خلافتی را نمی خواهد و قصد مخالفت ندارد و فقط با حسن بن زید در تعارض است زیرا او به محمد خبر داده و گفته است: بخدا

سوگند لحظه ای آسوده نخواهم بود و حسن بن زید از بنی هاشم لختی خواب ندارد. حسن بن زید از گروه بنی هاشم موضع مخالفی با محمد بن عبدالله ذی النفس الزکیه داشت.

منصور دوانیقی در سالی که به حج رفت از عبدالله بن الحسن در مورد سرنوشت فرزندانش - محمد و ابراهیم - سؤال نمود.

عبدالله همان سخن بنی هاشم را بیان کرد. ولی منصور گفت از وی راضی نیست مگر آنکه آن دورا پیدا کرده و به نزدش بیاورد.

اینچنین جنگ و درگیری میان حکومت عباسیان و بنی هاشم در گرفت، زیرا منصور دوانیقی بعضی از معتمدین خود را مأمور کرد تا درباره جنش هاشمیان تحقیق کنند، یکی از مأمورین خبری از عبدالله بن الحسن دریافت نمود مبنی بر اینکه فرزندم در فلان زمان و مکان خارج گردیده است. این خبر به گوش منصور رسید و وی بار دیگر از عبدالله بن الحسن در مورد فرزندانش ابراهیم و محمد سؤال کرد، نامبرده اظهار داشت:

هیچ اطلاعی از آندو ندارم، ولی منصور اصرار می ورزید تا اینکه با یکدیگر به درشتی سخن گفتند. ابوجعفر منصور به خشم آمده و به مادران عبدالله اهانت نمود عبدالله بن الحسن بن وی گفت: ای اباجعفر به کدامیک از مادران من سرزنش و توهین کردی؟ آیا به فاطمه دختر رسول الله یا به فاطمه دختر حسین و یا به خدیجه دختر خویلد، یا به ام اسحاق دختر طلحه؟

گفت: به هیچ یک از آن زنان. مسیب بن ابراهیم برخاست

و گفت: ای امیر المؤمنین بگذار تا گردن پسر زناکار! را بزنم. زیاد بن عبدالله بالا پوش خود را بر رویش انداخت و گفت: ای امیر المؤمنین او را به من واگذار تا فرزندش را بیاورد و یا از او خلاص شویم.

سرانجام منصور به عبدالله گفت: باید او (محمد) را بیاوری!

عبدالله پاسخ داد: اگر زیر پایم نیز باشد، پاهایم را بر نخواهم داشت.

منصور گفت: ای ربیع او را زندانی کن. و عبدالله در خانه مروان زندانی گردید و او را بر روی سه بسته کاه شتر قرار دادند و سه سال در حبس ماند. رنجهای عبدالله بن الحسن آغاز گردید، محمد به پدر خویش توسط ام یحیی پیام فرستاد و گفت: اگر مردی از خاندان محمد کشته شود بهتر از آن است که ده ها نفر کشته شوند. محمد با این پیام از پدر اجازه می خواست تا خود را تسلیم حکومت کند و کشته شود تا دیگر افراد بنی هاشم از کشته شدن نجات یابند. زمانیکه ام یحیی در زندان با عبدالله روبرو گردید وی بر پالان تکیه کرده و غل و زنجیر بر پایش بسته بودند. از این صحنه وحشت کرد. عبدالله به وی گفت: ام یحیی آرام باش و ناراحت نشو مانند این شبها را هیچوقت نگذرانده ام.

ام یحیی گفت که پیام محمد را به وی رساندم، پدر از جا برخاست و سپس گفت: خداوند محمد را نگهدارد. خیر، به

وی بگو اندیشه خود را در سراسر زمین گسترش دهد، بخدا روز قیامت کسی نخواهد بود که به ما اعتراض کند زیرا ما برای این هدف آفریده شده ایم و این رسالت، پیش ما می باشد. (1)

یعنی ما با بنی هاشم معاشرت می کنیم و در هر زمان خواستار حکومت هستیم و با این دلیل در طریق درست بودن راه مبارزه و بدست گرفتن قدرت قدم بر می داشتند.

عبدالله بن الحسن در پاسخ کسانی که از وی درخواست کردند تا فرزندانش را به دولتمردان بنی عباس تحویل دهد، گفت:

گرفتاری و امتحان من بزرگتر از امتحان و گرفتاری ابراهیم علیه السلام است. زیرا خداوند به ابراهیم خلیل دستور داد تا فرزندش را در راه خدا قربانی کند و شما به من می گوئید تا فرزندان خود را به این مرد تسلیم دهم تا آنها را به قتل برساند و این معصیتی است در پیشگاه خداوند. ای پسر برادر، بخدا سوگند در بستر خود نمی توانم آرام بخوابم ولی با این حال این وضع بهتر از خواب آسوده است.

محمد و ابراهیم با شکل و شمایل اعراب بیابانی و بطور مخفیانه با پدر در زندان ملاقات می کردند و از وی اجازه مرخصی می گرفتند، پدر به آنان خطاب می کرد: عجله نکنید تا توانا شوید. اگر ابو منصور (حاکم عباسیان) نمی گذارد زندگی 7.

ص: 18

شرافتمندانه داشته باشید نباید اجازه دهید تا شما را از مرگ شرافتمندانه باز دارد.

با این روحیه بسیار عالی، عبدالله فرزندان محمد و ابراهیم را آموزش می داد تا زندگی و مرگ شرافتمندانه داشته باشند.

عبدالله و برادرانش اینگونه در معرض آزار و شکنجه بودند و این وضع چه قبل و چه بعد از قیام انقلابی آن دو برادر بود.

موضع امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مخالف محمد و حرکت عجولانه وی بود زیرا آنان وضع سیاسی آن روز را بخوبی درک نمی کردند ولی امام با آنان دلجوئی می کرد. برخی نقل کرده اند که فردی گفت است در خواب، در فاصله قبر و منبر (رسول الله) ایستاده و فرزندان حسن را دیدم که آنها را از خانه مروان به همراه ابی الازهر خارج می کردند و بسوی «ربذه» تبعید می کردند.

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کسی را بسویم فرستاد و فرمود:

ترا چه می شود؟ عرض کردم: بنی عباس را دیدم که آنان را با محمل به بیرون می برند. به من گفت: بنشین. اطاعت کردم، غلام خود را فراخواند و سپس با خدا راز و نیاز کرد و به غلام خود گفت: برو، اگر آنان را سوار نمودند برای من خبر بیاور.

فرستاده، بسویش بازگشت و عرض کرد آنان را آورده اند، امام جعفر علیه السلام در پشت پرده ای سفید رنگ ایستاده بود و نگاه می کرد و زمانیکه عبدالله بن الحسن و ابراهیم را از زندان بیرون

آوردند دیدگان جعفر بن محمد پر از اشک گردید و قطرات اشک بر محاسن وی جاری شد، سپس رو به من کرده و فرمود: ای ابا عبدالله، بخدا سوگند پس از این واقعه حرمتی را پاس نخواهند داشت، بخدا سوگند به انصار و فرزندان انصار که با رسول الله در عقبه بیعت کردند تا به آنان و فرزندان پیامبر وفاکنند، چنین نکرده اند. امام سپس فرمودند: پدرم از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: از آنان در عقبه بیعت بگیر. گفتم: چگونه از آنان بیعت بگیرم؟ فرمود: به آنان بگوئید که اعلام کنند با خدا و رسولش بیعت می کنیم و از فرزندان آنان دفاع خواهیم کرد، چنانچه از خود و فرزندان خویش دفاع می کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: بخدا سوگند به عهد خود وفا نکردند تا اینکه از میان آنان فردی به مخالفت برخاست و کسی جرأت رویارویی با او را نداشت. خداوندا خشم خود را بر انصار بیافزای. در این موقع امام صادق علیه السلام در حق کسانی که به منصور دوانیقی اجازه دادند تا رهبران بنی هاشم را گردآورد و آنان را به ربه «تبعیدگاه مؤمنین در تاریخ» بفرستد، دعا نمود.

یکی از آنان گفت: در ربه حضور داشتم که فرزندان حسن را به همراه عثمانی (1) با غل و زنجیر آوردند. یکی در آن میان گفت: د.

ص: 20

1- یکی از فرزندان عثمان و یا طرفدارانش می باشد که با گروه بنی هاشم بود.

این عثمانی است! گویا از نقره آفریده شده است. (1) آنان فرود آمدند. پس از لحظه ای مردی از سوی ابی جعفر منصور وارد شد و گفت: محمد بن عبدالله عثمانی کیست؟ برخاست و با وی بیرون رفت، پس از لختی صدای شلاق به گوش رسید.

وی گفت، عثمانی را بازگرداندند و گویا سیاه پوست شده بود زیرا شلاقها رنگ پوست او را تغییر داده و خون از بدنش جاری شده بود و ضربات تازیانه يك چشم او را از بین برده بود. (2) نزد برادرش عبدالله بن الحسن قرار گرفت و گفت: تشنه ام. عبدالله بن الحسن فریاد برآورد: چه کسی فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را آب می دهد. فردی خراسانی آب گوارایی به وی داد و سیراب گردید. پس از مدتی ابوجعفر از محمل با ربیع زندانبان وی، فرود آمدند و عبدالله بن الحسن به وی گفت: ای اباجعفر بخدا سوگند ما با اسرای شما در روز بدر (3) چنین نکردیم.

وضع زندان عبدالله بن الحسن بسیار هولناك و در عین حال رقت انگیز بود و عبدالله بسیار کهنسال بود. وضع این زندان چنانچه ذکر شد قبل از قیام و انقلاب معروف او نیز این چنین بود. 0.

ص: 21

1- - بدلیل رنگ سفید پوستش به وی نقره ای می گفتند.

2- - در جریان شکنجه چشم وی کور و در روایتی از چشمش خون جاری گردید.

3- - رجوع شود به کتاب مقاتل الطالبیین، ص 149-150.

بعضی گویند: اسحاق بن عیسی از پدرش روایت کند که گفت، عبدالله بن الحسن زمانیکه زندانی بود از وی خواست تا با او ملاقات کند. از ابا جعفر (منصور) اجازه خواستیم و به من اجازه داد. با ایشان ملاقات کردم. از من خواست آب سردی برای او بیاورم. به خانه پیغام دادم و کوزه آب سردی آوردند و به عبدالله بن الحسن دادم تا بنوشد، در همان حال ابوالاظهر (زندانبان) وی را دید که آب می نوشد، با پا لگدی به کوزه زد و دندانهای او فروریخت.

با این شیوه ددمشانه، با این پیرمرد رفتار می کردند. در حالیکه اسحاق بن عیسی و پدرش از منصور اجازه ملاقات گرفته بودند تا به وی محبت کنند.

ایشان می گوید: اباجعفر را از این واقعه مطلع ساختم به من گفت: اباعباس از این مسئله بگذر، یعنی در این باره سخن مگو.

پر واضح است که مسئله اعمال شکنجه و آزار فرزندان حسن به دستور شخص منصور که لعنت خدا بر او باد صادر می گردید.

فردی روایت می کند: یکی از مردان خاندان آل حسن که در «هاشمیه» زندانی بود درگذشت. پسر حسن سعی کرد غل و زنجیر را از پای او درآورد تا بر جنازه اش نماز گذارد ولی زندانبانان به وی اجازه ندادند حتی هنگام نماز خواندن بر میت، بندها را بگسلد.

محمّد بن علی بن حمزه می گوید: شنیده شد که یعقوب و اسحاق و محمّد و ابراهیم فرزندان حسن در اثر شکنجه در زندان شهید شدند و ابراهیم بن حسن زنده به گور شد و دیوار خانه را بر عبدالله بن حسن فروریختند. (1)

عبدالله بن حسن یکی از کسانی بود که در دامان فاطمه دختر امام حسین علیه السلام پرورش یافت و حسن المثنی که وارث کربلا بود، او را بزرگ نمود. این صفات پسندیده که در عبدالله بن حسن متجلی گردید در نسلهای بعد از فرزندان حسن و فرزندان دیگر مؤمنین نیز به وضوح مشاهده می شد و بواسطه آنان منتقل می گردید.

حماسه کربلا این چنین انسانیت را تحت الشعاع خود قرار داده و در وجود بیدار دلان روح جهاد و ایثار و شهادت در راه خدا را دمیده است. 4.

ص: 23

مؤرخین در تعداد فرزندان امام حسن علیه السلام اختلاف نظر دارند. تعدادی گویند: امام حسن علیه السلام زمانی که شهید شدند دارای هشت پسر و چهار دختر بود، دیگران گویند که پانزده پسر و پنج دختر داشته است. و پاره ای دیگر فرزندان امام را غیر از آن قلمداد کرده اند. ولی فرزندان که در حماسه کربلا شرکت نمودند، پنج تن از پسران امام بودند و عبارتند از حسن المثنی «داستان ایشان در فصل اول بیان شد» و قاسم بن الحسن، ابوبکر بن الحسن، عبدالله بن الحسن و دیگر فرزندان امام حسن علیه السلام که در میان اسیران بود، کودکی بیش نبود و عمر بن الحسن نام داشت.

زمانیکه اسراء را نزد یزید دژ خیم - که لعنت خداوند بر او باد - آوردند، یزید به وی گفت: با پسر خالد کشتی می گیری!! عمر بن الحسن گفت: توانایی کشتی گرفتن را ندارم ولی به من خنجری بدهید. خنجری به آن کودک دادند. وی گفت: با این

خنجر یا او مرا می کشد و بسوی جدم رسول الله و پدرم علی بن ابی طالب خواهم شتافت، و یا من او را به قتل می رسانم که بدین وسیله او را به جدش ابی سفیان و پدرش معاویه ملحق خواهم ساخت. یزید در فکر فرورفت و گفت: برآستی که از کوزه همان می تراود که در آن است و آیا مار جز مار، می زاید؟(1)

از فرزندان امام حسن علیه السلام ابوبکر، قاسم و عبدالله بن حسن به شهادت رسیدند. صحنه هایی از حماسه آفرینیهای آنان را بیان می داریم:

ابوبکر بن الحسن علیه السلام

ابوبکر بن الحسن علیه السلام هنگام شهادت شانزده ساله بود - طبق روایت مؤرخین - ایشان خوش چهره و زیبا رو بود، در صحنه مبارزه و کارزار بسیار متهور و شجاع بود. در مبارزه چنین می سرانید:

من فرزند امامی هستم که پسر علی می باشد*** و تا گند شدن شمشیر با شما مبارزه می کنم

ما - خاندان خدا - به پیامبر نزدیکتر هستیم*** به شما با نیزه در میان میدان ضربه خواهم زد(2)

ص: 26

-
- 1- ضرب المثل معروف اعراب است که شاخه از درخت می روید.
 - 2- ائی انا نجل الامام ابن علیا ضربکم بالسيف حتى یقلل نحن - و بیت الله - اولی بالنیاطعنکم بالرمح وسط القسطل

ابوبکر وارد کارزار شد و میمنه و میسره - چپ و راست - سپاه دشمن را درهم ریخت و بسیاری از دشمنان را به قتل رساند، سپس به سوی عمویش امام حسین شتافت و در حالیکه چشمانش از عطش فرورفته بودند، فریاد برآورد: ای عمو، آیا آب در دسترس دارید تا جگر خود را خنک کرده و قدرت تازه ای بازیابم تا بتوانم با دشمنان خدا و رسولش، مبارزه کنم؟ امام حسین فرمودند: ای برادرزاده ام، لختی صبر کن تا با جدّت (پیامبر) دیدار کنی و با آب بهشت ترا سیراب کند تا دیگر تشنه نشوی، این نوجوان بسوی دشمنان شتافت و چنین سرود:

اندکی صبر کن شهادت پس از عطش فرا می رسد*** و روحم در جهاد فشرده می گردد

هراسی ندارم، اگر چه مرگ وحشتناک باشد*** و در هنگام دیدار با مرگ نخواهم لرزید(1)

سپس به سوی دشمنان یورش برد و تعدادی از آنان را کشته و همچنان رجز خوانی می کرد. دشمنان او را محاصره و به شهادت رساندند.

ابوجعفر - حضرت امام محمدباقر علیه السلام - ذکر می کند که حرمله بن کاهل الاسدی، ابابکر را به قتل رساند و برخی گفته اندعش

ص: 27

1- - اصبر قليلاً فالمنى بعد العطش فإنّ روعي في الجهاد تنكمش لا أرهب إذا الموت وحشولم أكن عند اللقاء ذارعش

عبدالله بن عقبه الغنوی قاتل فرزند امام حسن علیه السلام بوده است.

قاسم بن الحسن علیه السلام

ملیونها نفر دوستدار این نوجوان هاشمی هستند و در سالروز عاشورا برای این قهرمان اشک می ریزند. حال این سؤال مطرح می شود که چرا؟

زیرا این نوجوان خوش سیما در بهار زندگی بدون ترس و هراس وارد کارزار گردید، و بالاتر از آن وی فرزند امام حسن مجتبی، شهید مظلومی است که تمامی مسلمانان و هواداران آن امام برای وی احترام زیادی قائل شده و به مقام والای امامت او، ارادت حقیقی دارند. زیرا وی فرزند رسالت و سید جوانان اهل بهشت بود. آری، و بیشتر از آن، در انسان غریزه قهرمانی وجود دارد و اگر چنین نبود قهرمانپروری و حماسه آفرینیهای قهرمانان وجود نداشت و زمانیکه زندگی قاسم بن الحسن را مرور می کنیم صحنه هایی از قهرمان ورزیهای بسیار نادری را شاهد می باشیم که ما را دچار شگفتی می کند: زیرا این نوجوان در شب عاشورا از عمویش می شنود که چگونه به خود و اصحابش بشارت می دهد که فردا تمامی آنها شهید خواهند شد. بر می خیزد و سؤال می کند: ای عمو، آیا من هم جز کسانی هستم که فردا کشته می شوند؟

امام قبل از اینکه به وی پاسخ دهد، سؤال می کند: مرگ را

با تمام خلوص و سادگی می گوید: ای عمو در یاری رساندن به تو، شیرین تر از عسل است. سپس دوباره سؤال می کند که آیا جز کشته شدگان است؟ امام پاسخ می دهد حتی فرزند شیرخوارش عبدالله نیز کشته می شود، جوان خیز بر می دارد و می پرسید: ای عمو، آیا دشمن به خیمه گاه می رسد؟

این دو موضعگیری را نظاره کنید:

اولاً: خواستار شهادت است. سخنان گهربارش در یاری رساندن به امام حسین علیه السلام - مرگ شیرین تر از عسل است - نشانه شجاعت و جوانمردی اوست. مرگ از هر چیزی تلخ تر است ولی در یاری رساندن به امام حسین علیه السلام و دفاع از ارزشها، این تلخی نه فقط از بین می رود بلکه يك نیاز و حتی شیرین تر از عسل جلوه می کند.

ثانیاً: خیزش او پس از شنیدن خبر کشته شدن کودک شیرخوار، نشاندهنده آن است که وی نه فقط از شهادت پسر عمومی خردسالش متأثر می گردد - هر چند این رخداد بسیار بزرگ و دردناک می باشد - بلکه این خیزش بخاطر غیرت وی در قبال زنان است و اینکه چگونه دشمن به خیمه گاه می رسد.

روحیه این نوجوان هاشمی در دو جمله خلاصه می گردد، یاری رساندن به حق و غیرت او در برابر حق.

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام طبق روایات آمده به برادران

قاسم بویژه به ابی بکر که گویا قبل از قاسم به شهادت رسیده، اجازه مبارزه داد ولی در اجازه دادن به قاسم قدری تأمل و تردید کرد. علت را نمی دانیم؟ ولی طبق آن روایات امام فرمود: با حضور تو، تسلی می جوئیم.

شاید امام حسین علیه السلام به این نوجوان محبت عمیق داشته و از حضور او تسلی می جوئید. زیرا نشانه های برادرش را در او می یافت. و عشق به امام حسن مجتبی در دل مسلمانان عمیق و زیاد بود.

حال در قلب امام حسین چه می گذشت؟ بویژه اینکه امام درباره برادرش می گفت که از وی - امام حسین - برتر است.

مشهور است امام حسن علیه السلام پس از تحمیل صلح با معاویه در دهه چهل از عمرش ناجوانمردانه و مزورانه به شهادت رسید.

شهادت امام حسن با حوادث ناگوار دیگری روبرو شد مانند ممانعت از طواف جسدش پیرامون قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تیرباران کردن جنازه امام با پیکانهای دشمن و غیره.

این حوادث دردناک، غم و اندوه زیادی در قلب ابی عبدالله الحسین علیه السلام برجا گذاشت.

امام علیه السلام این غم و اندوه را در دو بیت شعر پس از رفتن برادرش، بیان داشت:

آیا سر خود را روغن زده و مجلس خود را خوشبو کنم*** در حالیکه صورتت دفن شده و جسدت زیر خاک است

کسیکه مال خود را مصادره شده می بیند افسوس ندارد*** ولی آن کس که برادرش را از دست داده افسوس دارد(1)

و اینگونه بود هر زمان که قاسم را می دید، در وجودش نشانه هایی از امام حسن علیه السلام را جستجو می کرد. حال چگونه اجازه دهد تا سرنیزه های بنی امیه او را در مقابل دیدگانش قطعه، قطعه کنند.

طبق روایت امام حسین علیه السلام به قاسم چنین می گوید: ای برادر زاده ام، تو از برادرم علامتی به ارث داری، می خواهم زنده بمانی تا تسلائی من باشی.

قاسم پیرو سر سخت ولایت و امامت عمویش حسین بود و از سوی دیگر عشق مبارزه و جهاد را زیر لوای امام در سر می پروراند و خواستار شهادت در راه خدا بود و آرزوی یاری رساندن به عمویش را داشت. در گوشه ای نشست و غم و اندوه وجودش را فراگرفت و سر خود را میان دو پایش قرار داد و بشدت گریست. به یاد آورد که پدرش بر بازوی راست وی دعایی بسته است و به وی گفته بود: اگر دچار غم و اندوه شدی باید دعا را باز نموده و با درك معانی آنرا بخوانی و هر آنچه نوشته شده است، بدان عمل کنی. یب

ص: 31

1- - أأدھن رأسی أم تطیب مجالسیووجهك مدفون وأنت تریب ولیس حریباً من اصیب بمالهولكن من واری أخاه حریب

قاسم با خود گفت: سالها گذشته و همانند این غم و اندوه به من نرسیده است.

دعا را باز کرده و به نوشته نگاه کرد. این چنین بود: پسر من به تو وصیت می کنم اگر عمویت حسین علیه السلام را در کربلا مشاهده کردی که دشمنانش او را محاصره کرده اند، جهاد و مبارزه علیه دشمنان خدا و رسولش را ترک نکن و جان و خونت را در راهش فدا نما و هر آینه تو را از مبارزه منع نماید، به وی اصرار کن تا به سعادت ابدی نائل آیی.

قاسم برخاسته و خدمت عمویش رسید و آنچه پدرش وصیت نموده بود، به عرض رساند. زمانیکه امام دعا و نوشته را خواند بشدت گریست و فرمود: پسر من، آیا با پای خود بسوی مرگ خواهی رفت؟

گفت: چگونه چنین نباشد و شما میان دشمنان تنها هستی و یار و یآوری نداری. روحم فدایت و جانم نثار وجودت.

سپس امام حسین علیه السلام عمامه قاسم را به دو نیم کرد و صورت قاسم را پوشاند.

پس از آن لباس رزم را به وی پوشانده و شمشیرش را به کمر قاسم بست و او را سوار بر اسب نمود و به جبهه اعزام کرد.

در روایت دیگری آمده که امام حسین علیه السلام قاسم را در آغوش کشید و هر دو بشدت گریستند و سپس قاسم روانه صحنه جنگ گردید و چنین رجز خوانی می کرد:

اگر مرا نمی شناسید، بدانید من فرزند حسن *** سبط پیامبر مصطفی امین هستم

این حسین همانند اسیر گرفتاریست *** در میان مردمی که ابرها بر آنان نبارند (1)

صورت قاسم همانند قرص ماه می درخشید. جنگ سختی را انجام داد و توانست سی و پنج سرباز دشمن را از پای درآورد.

ابومخنف «مقتل نویس» حوادث کربلا گوید که قاسم هفتاد جنگجو را از پا درآورد. حمید بن مسلم گوید: در اردوگاه پسر سعد - یکی از فرماندهان دشمن - بودم. به این نوجوان نگاه می کردم که پیراهن رزم پوشیده و در پای خود دو نعل - کفش - داشت که بند یکی از آنها پاره شده بود. فراموش نکرده ام، نعل پای چپ بود، عمر بن سعد الازدی به من گفت: به خدا سوگند بر او سخت خواهم گرفت. به وی گفتم: پناه بر خدا، چه قصدی داری. بخدا اگر به من ضربه ای بزند، دست خود را به سویش دراز نخواهم کرد. آیا این گروه که او را محاصره کرده اند، کفایت نمی کنند؟

گفت: بخدا چنین خواهم کرد. بسوی شتافت و با شمشیر فرق سر او را شکافت و نوجوان از روی اسب به زمین افتاد. زن

ص: 32

1- ان تکروني فانا ابن الحسن سبط النبي المصطفى المؤمن هذا حسين كالأسير المرتهين اناس لاسقطوا صوب المزن

ابو مخنف گوید: سرباز نا نجیب در کمینگاه او قرار گرفت و ضربه ای بر سر قاسم فرود آورد ضربه، چنان شدید بود که در خاک و خون غلطید و فریاد برآورد: ای عمو کمک. در روایت چنین آمده: حسین بن علی همانند عقاب صفوف دشمن را شکافت و مانند شیر خشمگینی یورش آورده و با شمشیر دست عمر، قاتل قاسم را از مچ قطع نمود به طوریکه آویزان شده بود. فریادی بر آورد و سربازان اردوگاه صدایش را شنیدند، پس از آن رهایش کرد. اسب سواران کوفه بسوی عمر، قاتل قاسم شتافتند تا او را از دست امام حسین علیه السلام نجات دهند. ولی شدت جراحات وارده بر او باعث گردید تا از اسب سرنگون شود و بدلیل یکه تازی اسبها، زیر پای وسم آنان لگد مال گردید و به هلاکت رسید. پس از فرونشستن گرد و غبار، حسین علیه السلام سر نوجوان هاشمی را بر زانوی خویش گذارد. قاسم از شدت جراحات وارده پایش را بر زمین می کوفت. حسین فرمود: به خدا سوگند بر عمویت بسیار درد آور است که دعوتش کنی، نتواند اجابت نماید و یا اجابت کند، نتواند کمک کند و یا کمک نماید، ولی اثر بخش نباشد، نفرین بر قومی که ترا کشت و جدّ و پدرت روز قیامت دشمن آنان خواهند بود.

حمید بن مسلم گوید، پای نوجوان بر زمین کشیده می شد و حسین بن علی او را به سینه اش می فشرد. با خود گفتم: با او چه می کند؟ پس از آن او را حمل کرده و در میان کشته شدگان

خاندان خود و در جوار علی اکبر گذارد. سپس فرمود:

خداوندا... آنان را بکش و از ایشان مگذر و گناهانشان را نیامرز. پسرهای عمویم صبر کنید، اهل بیت من شکیباً باشید، پس از این روز، دیگر بار با مصیبت روبرو نخواهید شد.

قاسم فرزند حسن علیه السلام به شهادت و لقاء الله رسید ولی قهرمانورزی و ویژگیهای وی به نوجوانان طرفدار اهل بیت و تمامی مسلمانان درس مقاومت و مبارزه با طاغوت و یاری رساندن به حق، می دهد.

سید شریف مرتضی (علم الهدی) یکی از علمای بزرگ هنگام زیارت قبر قاسم با سخنان عطر آگینی می گوید: سلام بر قاسم بن الحسن بن علی و رحمة الله وبرکاته، سلام بر تو ای حبیب خدا، سلام بر تو ای گل عطر آگین رسول الله، سلام بر تو از دوستداری که از دنیا سعادت ندیده و سینه اش از انتقام دشمنان خدا آرام نگرفته تا اینکه اجل به سراغش آید، خوشا به حال تو ای دوستدار پیامبر، چه خوبی و خوشبختی و چه افتخاری و چه سرنوشت زیبایی.

عبدالله بن الحسن علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام در بسیاری از جنگها شرکت نمود و پیکارهای بزرگی را علیه طاغوت زمان خویش معاویه،

فرماندهی کرد، ولی جنگ با صلح به پایان رسید. چنانچه بعضی از افراد مغرض تصوّر می کنند که امام حسن علیه السلام اهل زندگی خوش و آسانی بوده است، اما در واقع چنین نبوده و صلح ایشان با معاویه يك مرحله از دوران مبارزه و زندگی، و در راستای منافع و اهداف بزرگ ملت اسلامی بوده است.

هدف از جنگ تحقّق اهداف مقدّس است ولی اگر در وضعی قرار گرفته باشند که نتوانند جنگ را ادامه دهند، صلح بر قرار می گردد.

امام حسن مجتبی الگویی نیکو برای کسانی است که بخواهند نیروهای باقیمانده خود را ذخیره کنند تا خود را برای روز دیگر مبارزه، آماده سازند. صلح امام حسن مجتبی علیه السلام در طول تاریخ خیر و برکتی برای مسلمانان بوده است. کسانی به اشتباه اعتقاد دارند که ایشان خونسرد و تمایل به صلح و سازش داشته اند. اگر چنین بود، چگونه در طول زندگی شرافتمندانه خود رهبری جنگهایی را بر عهده داشت.

یکی از بارزترین دلایل بر این روحیه شجاعانه و پاك که نشانگر از خود گذشتگی و فداکاری است، فرزندان امام حسن علیه السلام هستند زیرا نهاد و روحیه آنان از سر چشمه ولایت سیراب گردیده و به اوج فداکاری و قهرمانی رسیده بودند.

فرزندان امام حسن علیه السلام نمونه های بدیع و زیبایی در مسیر مبارزه و رویارویی از خود نشان دادند. عبدالله کوچکترین فرزندان امام

بود اگر قاسم سیزده ساله و ابو بکر بن الحسن 18 ساله بود، عبدالله بن الحسن کوچکتر از برادرانش بود. ولی عوامل وراثت و ویژگیهای اخلاقی امام حسن مجتبی علیه السلام در فرزندان ایشان تجلی می کرد.

در حدیث روایت شده از شیخ مفید - رضوان الله علیه - که گفت: عبدالله بن الحسن بن علی هنوز به حد بلوغ نرسیده بود که در جوار عمویش امام حسین علیه السلام ایستاد: زینب دخت امام علی علیه السلام بسویش شتافت تا از رفتن وی به جبهه جنگ جلوگیری کند، امام حسین به زینب فرمود: خواهرم او را باز دار. ولی عبدالله بشدت مخالفت و امتناع کرد و گفت: بخدا سوگند از عمویم جدا نخواهم شد.

ابجر فرزند کعب با شمشیر سعی در یورش به امام حسین را داشت که عبدالله فریاد برآورد: ای پسر زن بد کاره، می خواهی عمویم را به قتل برسانی؟ ابجر با شمشیر نوجوان را مورد حمله قرار داد و با شمشیر دست او را قطع کرد به طوریکه دستش از بدنش آویزان شد. عبدالله فریاد برآورد: ای عمو... ای پدر.

امام حسین او را به آغوش کشید و فرمود: پسر برادرم، بر آنچه بر تو نازل گردیده صبر پیشه کن و آن را نیکو پندار و خداوند ترا به اجداد صالحت ملحق خواهد کرد. سپس دست خود را بالا برده و دعا نموده: پروردگارا... اگر آنان را تا کنون مهلت داده ای گروه، گروه متفرق کن و همانند حیوانهای بیابانی

سرگردان نما و فرمانروایان را از ایشان راضی مگردان، آنان ما را خواندند تا به ما یاری رسانند ولی بر ما تاختند و ما را به قتل رساندند.

السَّيِّدُ فِي اللُّهُوفِ مِيْ غَوِيْدٍ: حرمه با تیری او را نشان گرفت و در دامان عمویش امام حسین به قتل رساند.

شجاعت امام حسن مجتبی علیه السلام اینگونه در وجود فرزندانش - حتی آن کودک خردسال - دمیده شده بود.

سلام خدا بر اهل بیت نبوت که مصداق آیه کریمه (ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ) (1) - فرزندان هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به تمام احوال شنوا و داناست - هستند. از خداوند خواهانیم تا ما را در راه آنان قرار داده و با پیروی از ائمه در دنیا پیروز و در آخرت شفاعت و همراهیشان را نصیب ما گرداند.4.

ص: 38

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

